



مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی
(مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی)

۱۳۶۲

افق دریا

مجله داخلی مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی)

شماره نخست، ۲۴ صفحه، اسفند ۱۴۰۰

کارنامه آخرین سال سده چهارم

به همراه یادنامه «آذرتاش آذرنوش»

که ۳۶ سال در مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی قلم و قدم زد

با آثاری از:

ژاله آموزگار، کاظم موسوی بجنوردی، علی بهرامیان، احمد پاکتچی،
عنایت‌الله فاتحی‌نژاد، بابک فرزانه، رضوان مساح
و گفتاری منتشرشده از آذرتاش آذرنوش

افق دبا

صاحب امتیاز: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش های ایرانی و اسلامی)

مدیرمسئول: علی موسوی بجنوردی

سر دبیر: حمیدرضا محمدی

تحریریه: محبوبه صوفی

مدیر هنری: رضا فرزانه یار

گرافیک: استودیو ایرانشهر؛ جعفر صادقی

نشانی: نیاوران، کاشانک، نرسیده به سه راه آجودانیه، شماره ۲۱۰

تلفن: ۲۲۲۹۷۶۲۶

نمبر: ۲۲۲۹۷۶۶۳

کد پستی: ۱۹۵۶۷۶۴۶۵۷

وبسایت: <https://www.cgie.org.ir>

رایانامه: centre@cgie.org.ir

اینستاگرام: [cgie.org.ir](https://www.cgie.org.ir)

تلگرام: [cgie_org_ir](https://www.cgie.org.ir)

توییتر: [cgie_org_ir](https://www.cgie.org.ir)



کاظم موسوی بجنوردی
رئیس مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی

بیم و امید

مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی در روزگار کرونایی

یک سال دیگر با همهٔ بیم‌ها و دلهره‌ها و دشواری‌ها گذشت و این همه، کم‌تر جایی برای امید باقی می‌گذاشت. دست خشم‌گین طبیعت از آستین «ویروس منحوس» به درآمد و چهرهٔ ایران و جهان اندک‌اندک رو به دگرگونی نهاد.

تجربه‌ای که انسان معاصر در این دوسال از سر گذراند بسیار گران بهاست و باید در ثبوت و ضبط آن کوشید؛ به ویژه که در کنار آن همه نامایمات و در برابر انبوهی از اخبار ناخوشایند از شمار بیماران و آمار مرگ و میر، لحظه‌هایی سرشار از ایثار دست‌اندرکاران بهداشت و درمان در کاهش آلام بیماران ملاحظه شد.

درست است که در روزها و ماه‌های آغاز تاخت و تاز بیماری امور جهانی کمابیش به عهدهٔ تعطیل و تعویق افتاد، خوش‌بختانه و به لطف خداوند و مدد پیشرفت‌های علمی، ارادهٔ انسان بار دگر فائق آمد و کارها اندک‌اندک رونق گرفت و زندگی در فضایی آکنده از بیم و امید و نگران از بیماری جانی تازه یافت.

مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی هم از آنچه بر ایران و جهان در آن ایام می‌رفت برکنار نماند و به لطف خداوند و پای‌مردی و ایستادگی «اصحاب دائرة المعارف»، چراغ این مرکز علمی هم چنان روشن و تاب‌ناک باقی ماند.

آنچه اینک در برابر نظر قرار دارد، گزارشی مجمل از فعالیت‌های مرکز در سال ۱۴۰۰ است و سرتاسر آن نشانه‌ای از پای‌مردی اعضای وفادار این نهاد پژوهشی در روزهای سخت و دشوار این سال است. دریغ و افسوس که در آخرین سال سدهٔ چهاردهم خورشیدی، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تنی چند از بزرگان خویش را از دست داد.

با اغتنام فرصت پیش آمده، بار دیگر مراتب تسلیت خود را خدمت خانواده‌های بزرگوار ایشان تجدید می‌کنم و امیدوارم از صحت و سلامت تمام برخوردار باشند.



رخدادهای مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی در سال ۱۴۰۰

فروردین

اردیبهشت

خرداد

تیر

مرداد

شهریور

۲۸ آغاز «مدرسه تاریخ و فرهنگ ایران»؛ نیم سال اول ۱۴۰۰

۷ فراخوان نگارش مداخل دانشنامه مهندسی در ایران (داما)

۲۷ پیام تسلیت رئیس مرکز در پی درگذشت «اکبر تُرکان»

۱۲ انتظار کتاب «گناه نابخشودنی. جدایی بحرین از ایران. رفراندوم دروغین»

تألیف احمد اقتداری و به کوشش امیرحسین مرادخانی

۱۲ انتشار کتاب «خلاصة الاخبار فی بیان احوال الاخیار» اثر خواندمیر و

به تصحیح میرهاشم محدث

۱۲ انتشار کتاب «بازرگانی و اصناف پیشه‌ور در عهد صفوی» به قلم مهدی کیوانی

۱۷ پیام تسلیت رئیس مرکز در پی درگذشت «سیدعلی اکبر محتشمی پور»

۲۰ گفت‌وگوی رئیس مرکز با ایسنا با عنوان «واکنشی به نادیده گرفتن فرهنگ در مناظره‌ها»

۲۲ بیانیه شورای عالی علمی، در واکنش به اظهارات

برخی از کاندیداهای سیزدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، پیرامون مسائل فرهنگی

۷ انتصاب «علی بهرامیان» به سمت معاونت علمی مرکز

۱۶ انتصاب «شهرام خداوردیان» به مدیریت دانشنامه اسلامیکا در تهران

۱۷ اهدای ۱۰ مجموعه ارزشمند شخصی به مرکز

۲۳ انتصاب «احمد مسجدجامعی» به قائم مقامی ریاست مرکز

۱ پیام تسلیت رئیس مرکز در پی درگذشت «اصغر کریمی»

۳ پیام تسلیت رئیس مرکز در پی درگذشت «محمدرضا حکیمی»

۸ پیام تسلیت رئیس مرکز در پی درگذشت «علی اکبر رنجبر کرمانی»

۹ انتشار یادداشت رئیس مرکز در روزنامه اعتماد درباره «محمدرضا حکیمی»

با عنوان «بیدارگر اقلیم عدالت و انسانیت»

۱۷ پیام تسلیت رئیس مرکز در پی درگذشت «سیامک لطف‌اللهی»

۲۱ انتشار شماره پنجم دوفصلنامه تخصصی پژوهش‌های زبانی ادبی قفقاز و کاسپین

۳۱ انتشار یادداشت رئیس مرکز با عنوان «افغانستان و زبان و ادب فارسی»

- ۴ پیام تسلیت رئیس مرکز در پی ارتحال «حسن حسن‌زاده آملی»
 ۱۵ درگذشت «آذرتاش آذرنوش»، عضو شورای عالی و مشاور عالی مرکز
 ۱۵ پیام تسلیت رئیس مرکز در پی درگذشت «آذرتاش آذرنوش»
 ۱۹ تشییع پیکر «آذرتاش آذرنوش» در مرکز
 ۲۴ آیین یادبود چهلمین روز درگذشت «علی اکبر رنجبر کرمانی» در مرکز
 ۲۶ انتشار یادداشت رئیس مرکز درباره «آذرتاش آذرنوش»
 با عنوان «روایتگر حدیث نیازمندی اعراب به فرهنگ ایرانی»
 ۲۷ دیدار هیأت وزارت اوقاف و امور دینی سلطنت عمان با رئیس مرکز

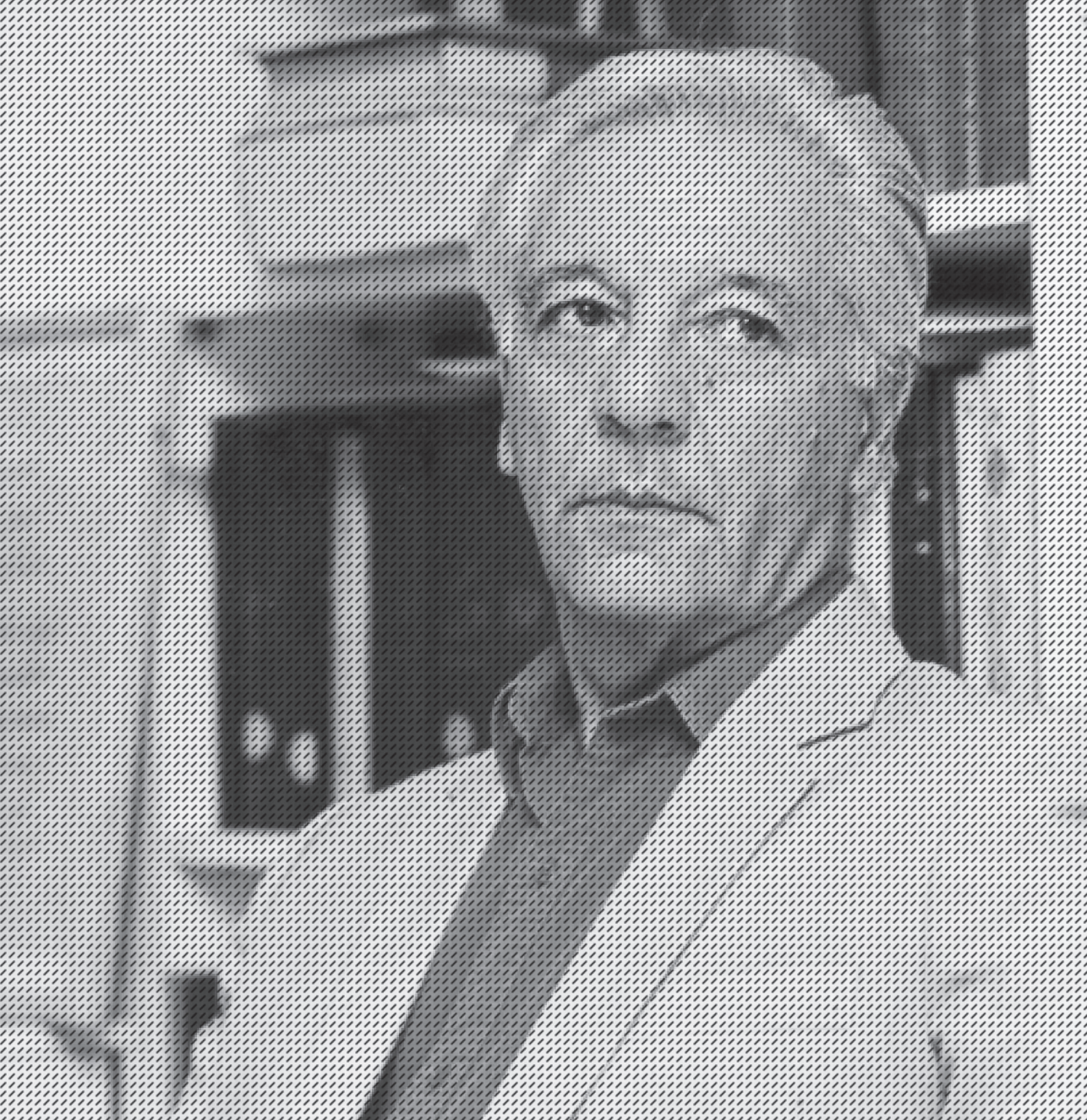
- ۸ آغاز «مدرسه تاریخ و فرهنگ ایران»؛ نیم سال دوم ۱۴۰۰
 ۲۵ آیین یادبود چهلمین روز درگذشت «آذرتاش آذرنوش» در مرکز

- ۲ انتشار کتاب مجموعه مقالات چهارمین همایش بین‌المللی
 زبان‌ها و گویش‌های ایران (گذشته و حال)
 ۱۰ بازدید شهردار منطقه یک تهران از مرکز
 ۱۱ پیام تسلیت رئیس مرکز در پی ارتحال «سیدرضی شیرازی»
 ۱۷ دیدار سفیر ژاپن در ایران از مرکز
 ۲۳ حضور «علی اکبر ولایتی»، مشاور مقام معظم رهبری در امور بین‌الملل در مرکز
 ۲۹ انتصاب «حمیدرضا محمدی» به مدیریت روابط عمومی مرکز

- ۸ بازدید رئیس مرکز ایران‌شناسی دانشگاه دولتی داغستان از مرکز
 ۱۳ درگذشت «سیدرضا حسینی‌امین»، مشاور رئیس مرکز
 ۱۳ پیام تسلیت رئیس مرکز در پی درگذشت «سیدرضا حسینی‌امین»
 ۱۳ فروش ویژه انتشارات مرکز
 ۱۶ آیین یادبود سومین روز درگذشت «سیدرضا حسینی‌امین» در مرکز
 ۲۶ حضور همسر «رضا شیخ‌الاسلامی بهبهانی» در مرکز
 ۲۷ انتصاب «عباس سعیدی»، به سرویاستاری دانشنامه‌های «خلیج فارس» و «خاورمیانه و شمال آفریقا»

- ۶ نامزدی کتاب‌های «بازرگانی و اصناف پیشه‌ور در عهد صفوی»
 و «خلاصه‌الخبار فی بیان احوال الاخبار» در بخش تاریخ و جغرافیای جایزه کتاب سال
 ۹ فراخوان هفتمین جایزه گنجینه پژوهشی ایرج افشار
 ۱۲ انتظار کتاب «تئوری تحلیلی شناخت و قانون تحول» نوشته کاظم موسوی بجنوردی

- ۱۷ تشکیل شورای عالی علمی مرکز پس از دوسال
 ۱۷ انتشار کتاب «سپهر مجد: باستان‌شناسی دنیای ایرانی و سرزمین‌های پیرامون»
 جشن‌نامه یوسف مجیدزاده به کوشش سجاد علی بیگی، محمدرضا میری و هالی پیتمن
 ۱۷ انتشار کتاب «قهوه و قهوه‌خانه در ایران و شخصت مقاله دیگر» تألیف سیدعلی آل‌داود



یادنامه «آذرتاش آذرنوش»، عضو فقید شورای عالی علمی مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی

پیوند بخش فرهنگ ایران و عرب

وداع یا مدیر پیشین بخش ادبیات عرب مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی
در پانزدهم مهر، تلخ‌ترین اتفاق سال ۱۴۰۰ بود



کاظم موسوی بجنوردی
رئیس مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی

یادی از «آذرتاش آذرنوش»
که نزدیک به چهل سال عضو مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی بود

ابن مقفع زمانِ ما

شاید کمتر کسی مانند دکتر آذرتاش آذرنوش به جنبه‌های تعاملی ایرانیان و اعراب از دوران پیش از اسلام تا پایان خلافت عباسی توجه کرده باشد. این یادداشت سعی دارد دریچه تازه‌ای را در این باب باز کند.

پیش از آمدن اسلام رابطه ایران و اعراب بیشتر یک سویه و یک طرفه بود و این ایرانیان بودند که به ویژه در دوره ساسانی امواج مختلف فرهنگ خود را به سوی دنیای عرب روانه می‌کردند و آنان را تحت تأثیر میراث مادی و معنوی خویش قرار می‌دادند. با حمله اعراب و ورود اسلام به ایران، این روند معکوس شد و ایران معبر و مقصد امواج دینی و فرهنگی و انسانی اعراب شد. پیامد این رویارویی و تقابل، انقراض نظام سیاسی دیرپای شاهنشاهی ساسانی و تصرف ایرانشهر از سوی اعراب مسلمان و ایجاد نظام دینی و سیاسی تازه‌ای به دست آنان بود. در برابر این تحول بزرگ که تاریخ و فرهنگ ایران را به دو نیمه قبل و بعد آن منقسم کرد، سه جریان اصلی در ایران شکل گرفتند:

گروه نخست با تکیه بر میراث باستانی ساسانیان راه تقابل با نظام جدید را در پیش گرفتند و با مبارزه نظامی و تحقیر فرهنگی و زبانی اعراب در صدد بازگشت به گذشته و احیای نظام کهن ایرانیان برآمدند.

گروه دوم برعکس گروه اول آغوش خود را به روی فرمانفرمایان جدید باز کردند و با زبان و فرهنگ و روح و روان خود عرب شدند و حتی در اشعار و نوشته‌هایشان علیه فرهنگ و دین و زبان و دولت نیاکان نوشتند و مدح اعراب و ذم ایرانیان را پیشه کردند. گروه سوم راهی بینابین و متفاوت با دو گروه نخست در پیش گرفتند؛ نه در صدد مبارزه با وضعیت حاکم جدید و احیای گذشته برآمدند و نه در نظم نوین مسخ شدند، بلکه دین اسلام را پذیرفتند و با ورود به نظام سیاسی و فرهنگی اعراب سعی کردند هویت فرهنگی و تاریخی و زبانی مستقل خود را هم تداوم بخشند.

تاریخ به ما می‌گوید که فعالیت‌های گروه‌های اول و دوم در تقابل با واقعیت حاکم بود و نمی‌توانست معطوف به نتیجه باشد؛ نه عرب حاکم می‌توانست آن ایرانی را که دست به سلاح برده و با دین و دنیای او می‌جنگد، بپذیرد و نه هیچ ایران دوستی حاضر بود دست در دست هم وطنی بگذارد که تبار و تاریخ و زبان و فرهنگ خود را نفی می‌کند و عرب زده می‌شود. افزون بر کشمکش‌های نظامی و فرهنگی ایرانیان و اعراب، بخش عمده این دعوای قلمی در طول چهار قرن بین خود ایرانیان بود؛ گروه نخست که در دفاع از زبان فارسی و هویت ایرانی علیه اعراب و ایرانیان عرب زده می‌نوشتند و ایرانیان عرب شده‌ای که فضل عرب بر عجم را تبلیغ می‌کردند و زبان فارسی را زبان دوزخیان می‌پنداشتند. آنچه بر واقعیت تاریخی انطباق داشت تعامل گروه سوم ایرانیان با اعراب بود که گریزناپذیر می‌نمود. این تعامل که با ذهنیت و عقلانیت ایرانی و در قالب زبان عربی صورت می‌گرفت موج تازه‌ای در تعامل ایرانیان و اعراب خلق کرد که از هر نظر با موج‌های اول و دوم پیوند ایرانیان و اعراب متفاوت بود. اگر در موج اول این ایرانیان بودند که از موضع برتر و یک طرفه بر اعراب تأثیر می‌گذاشتند و اگر در موج دوم اعراب مسلمان با برتری نظامی و قدرت فراطبیعی دین، ایرانیان را مقهور خویش ساختند، در موج سوم رابطه‌ای دیالکتیکی و تعاملی ایجاد شد که نتیجه آن خلق تمدن اسلامی و رنسانس ایرانی بود. می‌توان گفت اعرابی که حاملان دین تازه برای ایرانیان بودند در قبال آنچه آوردند، محصولی تحویل گرفتند که از هر نظر رنگ و بوی ایرانی داشت و سبب توسعه بیشتر تمدن و فرهنگ اسلامی و توسعه دین اسلام شد. اگر بخواهیم به زبان هگلی این وضعیت را توصیف کنیم، در نتیجه مواجهه تزی عربی و آنتی تزی ایرانی سنتزی خلق شد که نه ایرانی بود و نه عرب؛ و در عین حال هم عربی و هم ایرانی بود؛ به بیان دیگر، دینی که ایرانیان از اعراب گرفتند و تحت تأثیر تاریخ و فرهنگ خود قرائتی عقلانی و فرهنگی از آن ارائه دادند در قالب علم و فلسفه به دنیای عرب بازگرداندند.

در نگاه آذرتاش آذرنوش، ابن مقفع نماد و محصول این تعامل دوطرفه و هم افزا بود. آذرنوش علاقه عجیبی به ابن مقفع داشت و او را شهسوار فرهنگ ایران می‌نامید. این علاقه هم البته از موضع ایران دوستی آذرنوش بود. شاید برای خوانندگان عجیب باشد

که چگونه آذرنوش ایران دوست تا این اندازه شیفته ابن مقفعی بود که حتی یک کلمه به زبان فارسی ننوشته و همه آثارش به زبان عربی است؟ پاسخ روشن است: ابن مقفع نماد بازتولید روح ایرانی و عقلانیت تمدنی ایرانیان در دنیای عربی است. ابن مقفع بود که با ترجمه آثار ایرانی به زبان عربی و آشنا کردن اعراب با ماهیت اندیشه ایرانی گفتمان تازه‌ای خلق کرد که نتیجه آن تعامل به جای تقابل بود. نیم‌نگاهی به نام‌های درخشان دانشمندان رشته‌های مختلف علمی، وزیران و خالقان تمدن و فرهنگ اسلامی در سده‌های نخست و میانه نشان می‌دهد که اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها ایرانی هستند.

اگر جسم دولت و دین ایرانی و نماد آن یعنی ساسانیان در پی حمله اعراب مسلمان از بین رفت، کمی بعد روح ایرانی به قول هگل در جسم عربی حلول کرد و تحولی شگرف در جهان اسلامی آفرید. این تجربه نشان داد که اگر فتح نظامی یک سرزمین ممکن باشد، فتح ذهن و ضمیر ساکنان آن ممتنع است و چه بسا فاتحان نظامی کمی بعد به بازندگان میدان فکر و فرهنگ تبدیل شوند. ایرانیان هوشمند آن روزگار دین را همچون عنصری فکری پذیرفتند؛ زبان دین را با زبان مردم خود سازگار کردند، اما نه تنها عرب نشدند که زبان عربی هم را نپذیرفتند و به زبان فارسی حرف زدند و البته نوشتند.

این روح ایرانی و نقش تاریخ‌ساز آن بود که سبب شد تا اعرابی که در سده‌های اول و دوم در قالب هزاران طایفه و عشیره از جای جای صحرای عربی به اقصای نقاط ایران از غرب تا شرق و از شمال تا جنوب کوچ کردند چند سده بعد چنان در درون جغرافیا و جامعه ایران هضم شوند که گویی اصلاً هیچ عربی وارد این سرزمین نشده است. اعرابی که در طول این چهار قرن با خلق دوگانه عرب و عجم در صدد تحقیر ایرانیان برآمدند و انواع و اقسام روایات و اشعار را در هجو ایرانی نوشتند و لباس و موسیقی و فرهنگ و زبان آن را نفی کردند و حتی تشبیه به آن را کفر و طغیان دانستند در سده‌های بعدی به نقطه‌ای رسیدند که حکومت آنان عملاً آن روی سکه ساسانیان بود.

آذرتاش آذرنوش هم از چالش فارسی و عربی و هم از تعامل ایرانیان و اعراب نوشت. او برای فرهنگ ما و ایران ماکاری کارستان کرد. او به همگان آموخت که می‌توان به دور از تعصب و نگاه ایدئولوژیک، فرهنگ ایرانی را از متون عربی استخراج کرد و به زبان اعراب در میان آنان گسترش داد و رابطه‌ای دوسویه و مبتنی بر تعامل فرهنگی با آنها برقرار کرد. او نشان داد که می‌توان از ایران با حفظ پیوندهای تاریخی و فرهنگی با همسایگان تنها «به نام» دفاع کرد و برای محافظت از آن به «نگ» و وهن دیگران متوسل نشد. خدایش پیام‌زاد که این مُقَفَّعِ زمان ما بود.





ژاله آموزگار

عضو شورای عالی علمی مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی

ایران بنی صیل یادی از دوست ۵۵ ساله؛ «آذرتاش آذرنوش»

فریاد که از عمر جهان هر نفسی رفت دیدیم کزین جمع پراکنده کسی رفت

چه دوران غم انگیزی، هر روز یک خبر ناگوار، هر دم اندوه از دست دادن عزیزی و این بار شاهد سفر بی بازگشت آذرنوش عزیز هستیم. استادی دانشمند و برجسته، محبوب و صاحب قلم که در درازای عمرش آموخت و آموزند، قلم زد، بر دانسته‌ها افزود، گره‌ها گشود، و همیشه مهر این سرزمین را در دل پاس داشت و برای بسیاری از ما دوستی بود بسیارنازنین، دوست داشتنی، مهربان و خوش خلق و من چون دیگر دوستان درمانده، که چگونه بر یک دوستی با سابقه در حدود پنجاه و پنج سال نقطه پایان بگذارم. نمی دانم چرا بعد از بیش از نیم قرن خاطره اولین دیدارم را با او فراموش نکرده‌ام. در دوران دانشجویی در پاریس در رستوران دانشجویی او را به همراه همسرش دیدم؛ جوانی خوش سیما، خوش لباس و خوش رو. دوست مشترک مان بعد از معرفی گفت که ایشان دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات عرب هستند و بسیار موفق اند. این دانشجوی موفق دکتر گرفت، به ایران برگشت، استاد موفق دانشکده الهیات دانشگاه تهران شد و جانی تازه به آموزش زبان عربی بخشید با یک دنیا نوآوری.

نه موقعیت غم انگیز فعلی ایجاب می‌کند و نه حوصله غمگین این مجلس که من به شرح طولانی تک‌تک آثار درخشان این عزیز پردازم، از کدام بگویم؟ از ترجمه فتوح البلدان و از کتاب راهنمای منفرد فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی سخن به میان آورم؟ به ترجمه تاریخ ادبیات عرب او اشاره کنیم و یا به فرهنگ تخصصی سه‌زبانه او پردازم، یا به ترجمه موسیقی کبیر او اشاره کنم که ماده‌المواد بسیاری از درس‌های ما شد؟ فرهنگ معاصر عربی او را کدام یک از ما هست که در کنار میز کارمان نداشته باشد. همه می‌دانیم و اشاره شد که نزدیک به دویست مدخل مشکل و مهم دائرة المعارف بزرگ اسلامی به قلم توانای او به رشته تحریر درآمده است. ما ابن مقفع را بار دیگر با او شناختیم، شاهکار دیگر او، چالش میان فارسی و عربی، پاسخ‌گوی بسیاری از نادانسته‌ها شد و تداوم فرهنگ پایدار سرزمین مان را بیشتر نمایان ساخت.

و سرانجام از کتاب تاریخ چوگان او باید بگویم و تلاشی که او و یارانش کردند تا این بازی تاریخی که میدان نقش جهان ما با آن جاودانه شده است به نام ایران ثبت یونسکو گردد. در این راستا گفتنی بسیار است و افتخارکردنی.

اما از همه این‌ها که بگذریم آذرتاش آذرنوش یک ایرانی اصیل عاشق این سرزمین بود. او بعد از تحصیلات با وجود این که امکان ماندن در آن دیار برایش فراهم بود ترجیح داد به ایران بازگردد، در ایران بماند، خانواده‌اش را در ایران تشکیل داد و خواست که فرزندان برومندش در خاک ایران به دنیا آیند.

او با همسر فداکارش در فضایی کاملاً ایرانی ترجیح داد، در محله‌ای سنتی در خانه‌ای سنتی و در فضایی که از هر گوشه آن بوی ایران و هنرهای ایرانی به شام می‌رسد زندگی کند.

او عاشق زندگی بود و آن‌طور که دل‌خواهش بود زندگی کرد. خوشحال بود که پایش را بر روی خاک این سرزمین می‌گذارد، دانشجویان این سرزمین را آموزش می‌دهد و برای مردم این سرزمین اثر می‌آفریند. او صادقانه خدمت کرد و دین خود را به این سرزمین و مردمان آن با تمام وجودش پرداخت.

چه سده‌ای بود این سده‌ای که چنین شخصیت‌هایی در آن بالیدند، عمر سازنده‌اش به سر رسید و غمگین از دست دادنش هستیم.

ولی بر دوستان رفته ز چه افسوس می‌خوریم، ما خود مگر قرار اقامت نهاده‌ایم.



علی بهرامیان

معاون علمی مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی

راوی فرهنگ ایران خدمات متقابل فرهنگ فارسی و عربی در آثار «آذرتاش آذرنوش»

راست است که شاهنشاهی ساسانی با آن همه شکوه، از پس توفان‌های سهمگین در سال‌های اخیر آن، سرانجام از پای افتاد و سرزمین پهناور ایران زیر نگیں «خلافت» درآمد؛ با این همه، نه فقط سازمان‌های دیوانی برجای‌مانده از عهد خسروان، بلکه فرهنگ و تمدن و آیین‌های ایرانی در وجوه گوناگون ادامه یافت و انبوهی از نشانه‌های آن دورهٔ پرشکوه، در جامهٔ زبان عربی سر برآورد؛ از نام‌های خوراک‌ها و ظرف‌ها و جامه‌ها تا جشن نوروز و مهرگان و روایات از سرگذشت و آیین پادشاهان کیانی و ساسانی؛ چندانکه بسیاری از آنچه اینک در باب ایران عهد باستانی می‌دانیم، سر در متون نظم و نثر کهن عربی برجای‌مانده از سده‌های نخست دارد، زیرا بسیاری از نویسندگان چیره‌دست و شاعران پرآوازهٔ آن ادوار، گرچه به عربی می‌نوشتند و می‌سرودند، تبار ایرانی داشتند و چون مجالی به دست می‌آوردند، از گذشتهٔ نیاکان خویش یاد می‌کردند و گاه تبار خود را با «تفاخر» به خسروان و سرداران و بزرگان آن روزگار می‌رساندند و به هر ترتیب، لغات و اصطلاحات فارسی را در نظم و نثر به کار می‌بردند. تحقیق و پژوهش در آن متون چندان آسان نیست و گذشته از تسلط بر عربی، به شناخت ژرف تاریخ و فرهنگ سده‌های نخست نیاز دارد، اما می‌توان امیدوار بود و دل خوش داشت که بدین طریق، اندک‌اندک پردهٔ فراموشی از نشانه‌های فرهنگ ایرانی و زبان فارسی در عهدی که آگاهی‌های چندانی از آن در دست نیست، کنار رود و بخش‌هایی از گذشتهٔ فرهنگی و هنری و تاریخی این سرزمین از غبار فراموشی به‌درآید. در سدهٔ اخیر، در میان محققان ایرانی، کمتر کسی به اندازهٔ استاد فقید ما، دکتر آذرتاش آذرنوش، کوشید آن میراث ارزشمند را در متون نظم و نثر عربی برجای‌مانده از سده‌های نخست بیابد و با تحقیق و پژوهش، بر سهم چشمگیر ایرانیان در ادب تازی تأکید کند. دکتر آذرنوش حدود نیم قرن پیش با تألیف کتاب «راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان تازی» (تهران، ۱۳۵۴ش) در این راه دشوار گام نهاد و در سرتاسر حیات علمی پربار خویش پیوسته بر همان طریق راه سپرد. به ویژه باید از مقالات او در «دائرةالمعارف بزرگ اسلامی» یاد کرد که در جملگی آنها، دکتر آذرنوش سطر به سطر و بیت به بیت متون نظم و نثر عربی را کاوید تا کلمه‌ای یا اصطلاحی به فارسی بیابد و از طریق آن، پنجره‌ای یا روزنه‌ای به سوی باغ فرهنگ ایران و زبان فارسی بگشاید و باید گفت توفیق او در این کار به راستی ستودنی است.

از جمله مقالات خواندنی او در «دائرةالمعارف»، شرحی است که ذیل مدخل ابونواس در باب شعر او نوشته است، زیرا ابونواس اهوازی به گواهی دکتر آذرنوش «نمایندهٔ پرقدرت فرهنگ ایران در شعر عربی» بود و «در بسیاری موارد، همین که مخاطب او ایرانی نژاد است و سخن از تاریخ گذشتهٔ ایران به میان می‌آید، نام‌ها و کلمات فارسی در شعر او پدیدار می‌شود». بدین ترتیب، از آن جا که «از آن روزگار اثر قابل توجهی به زبان فارسی در دست نداریم، ناچار آنچه او باقی گذاشته، برای ایران‌شناسان اعتبار بسیار می‌یابد» و با آنکه «مجموعهٔ کلمات فارسی ابونواس» را دوپست کلمه برآورد کرده‌اند، «آنچه ما استخراج کرده‌ایم حدود ۲۷۰ کلمه است»، آنگاه در ادامه فهرستی بلند از آن کلمات با ذکر معانی و گاه شواهد بیشتر به دست داده است. دکتر آذرنوش در دیگر مقالات خود در باب شاعران و نویسندگان سده‌های نخست نیز جست‌وجو در متون نظم و نثر عربی را وظیفهٔ خود می‌شمرد تا بتواند وجوه کمترشناختهٔ فرهنگ ایرانی و زبان فارسی را آشکار کند. ناگفته پیداست که این جنبه از پژوهش‌های او تا چه حد می‌تواند برای فرهنگ‌نویسی سودمند باشد و از این طریق می‌توان تحولات کلمه را نیز پیگیری کرد یا برآیینی کهن که اینک تنها نشانه‌ای از آن در دست است پرتو افکند. به همین سبب، مجموعهٔ مقالات او در «دائرةالمعارف بزرگ اسلامی»، با عنوان «در باب ادب تازی» که در سه جلد به همت خانم رضوان مشاح شاگرد و دستیار او گرد آمده، خود بسان دانشنامه‌ای ارزشمند از جلوه‌های فرهنگ و تمدن ایرانی و زبان فارسی در سده‌های نخست هجری است و دلبستگان به این موضوع، مطلوب خویش را در این مجموعه به کمال خواهند یافت. به ویژه که دکتر آذرنوش تحقیقات خود را به طرزی دلنشین و مطبوع عرضه می‌کرد و از نثر زیبای او نیک پیداست که تا چه حد با ادب فارسی آشنایی عمیق داشت. درست است که آثار دکتر آذرنوش هر یک برای شناخت گذشتهٔ فرهنگی ایران سودمندی‌های بی‌ظنیر دارد، با این همه، می‌توان مجموعهٔ مقالات او را در «دائرةالمعارف» همچون راهنمایی در شیوه‌های تحقیق در نظر گرفت؛ به ویژه که شاید با توجه به تجربه‌ای که در تدریس در دانشگاه داشت، در آغاز بیشتر مقالات خود فهرستی تحلیلی از منابع و مآخذ به دست می‌داد و در ادامه نیز، خواننده پیوسته با نقد و تحلیل روایات روبه‌رو می‌شود.



احمد پاکتچی
عضو شورای عالی علمی
مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی

نکاتی درباره تأثیرگذاری ها و
جریان سازی های علمی «آذرتاش آذرنوش»

دانشی مردی به مثابه یک ارگانیزم زنده

سی و دو سال در خدمت استاد دکتر آذرتاش آذرنوش بودم و آموختم. در همین مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی سال هایی را به یاد می آورم که اتاق ما در نزدیکی محل استقرار دکتر آذرنوش بود و چه فرصتی برای ما بود که از محضر ایشان استفاده می کردیم. بارها گفته شده که ما با شخصیت های ماندگاری در عالم علم مواجه هستیم که چراغ همیشه فروزان اند و بعد از درگذشت همچنان برکات وجودی آنان ادامه دارد. همواره در ذهن خود مرور می کردم که این با چه مکانیسمی اتفاق می افتد و چگونه امکان دارد یک نفر بعد از درگذشت همچنان منشاء فیض و برکت برای جامعه مخاطب خود باشد.

پرداختن به این موضوع نوعی میثاق و تعهد به این است که ما راه این عزیز را ادامه خواهیم داد. به خصوص در مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی در کار بزرگ و سترگی که قطعاً دکتر آذرنوش یکی از اصلی ترین بنیان گذاران این جریان علمی بود و ما انتظار داریم این جریان علمی تا قرن ها ادامه پیدا کند.

آنان که درباره علت و معلول صحبت می کنند می گویند گاهی ما از علت به معلول پی می بریم و گاهی از معلول به علت، اما من می خواهم اشاره ای کوتاه داشته باشم از یک معلول به سمت علت.

صحبت از بیش از دویست مقاله دائرة المعارفی و ده ها کتاب و مقاله دیگر از آثار استاد دکتر آذرنوش شد که این ها خوانده می شود و ایشان دانشجویان بسیاری پرورش داد که اینک مشغول تحقیق و تدریس هستند و آن مسیر را ادامه می دهند ولی قدر مسلم وقتی می خواهیم مسیر یک دانشمند تحول ساز و بنیان گذار مانند شادروان استاد دکتر آذرنوش را ادامه دهیم، قبل از هر چیزی باید بدانیم که او کیست، چه کاری انجام داده است و اگر بخواهیم آن کار را ادامه دهیم چه باید کنیم. اگر ندانیم یک دانشمند دقیقاً چه کاری انجام داده، من نمی دانم ادامه دادن راه او دقیقاً چه معنایی می تواند داشته باشد.

بر اساس آنچه در طول سال ها شاگردی و همزیستی از ایشان خوانده ایم و آنچه به صورت حضوری از محضر ایشان آموخته ایم، به نظر من استاد دکتر آذرنوش از نظر شخصیت علمی ویژگی هایی داشت که ایشان را در محافل علمی به یک فرد کاملاً منحصربه فرد و تحول ساز در حوزه آکادمیک تبدیل می کرد. ایشان یکی از شخصیت هایی است که تفکر بینا فرهنگی را در جامعه علمی ما جا انداخت. اینکه چگونه می شود از تعامل های فرهنگی بین ایران و عرب صحبت کرد، چگونه می شود از تعامل فرهنگی بین ایران و غرب صحبت کرد، چگونه می شود از تعامل بینا فرهنگی دیگر که قطعاً ایشان یکی از طلایه داران این نوع نگاه در فضای دانشگاهی ما بود.

از جمله مواردی که در آثار دکتر آذرنوش کاملاً می درخشد و به وضوح آشکار است این است که ایشان تنها یک متخصص برجسته ادبیات عرب نبود بلکه به نظر من تجلی کامل از یک شخصیت میان رشته ای را می توانیم در شخصیت دکتر آذرنوش ببینیم. و این مربوط به سال هایی است که رویکرد میان رشته ای در جایگاه یک رویکرد پیشرو در کل جهان مطرح شده بود. بنابراین می توانیم به عنوان یک ایرانی به خود ببالیم که هنگام مطرح شدن رویکردهای میان رشته ای در کشورهای پیشرفته دنیا ما هم آنقدر پیشرفته بودیم و هستیم که استادی مانند دکتر آذرنوش داشته باشیم که محافل علمی ما را با نگاه میان رشته ای آشنا کند.

دکتر آذرنوش در جایگاه یک استاد ادبیات عرب، یک زبان شناس برجسته هم بود. مطالعات دکتر آذرنوش در زبان شناسی تطبیقی زبان های سامی، در نسبت بین زبان های سامی و زبان های باستانی ایران، در حوزه معناشناسی (Semantic) و حتی نشانه شناسی (Semiotic) و بحث هایی که ایشان در این حوزه ها دنبال می کرد، نشان دهنده جنبه مهم از شخصیت میان رشته ای ایشان است.

جنبه دیگر از شخصیت دکتر آذرنوش که به نظرم در پیگیری های دانشجویان او کمتر مورد توجه قرار گرفته اما بسیار مهم است

این است که ایشان بین مطالعات ادبی و آنتروپولوژی (انسان‌شناسی) پیوند برقرار کرد. مقالاتی که ایشان در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی نوشت و بیرون از آن، کتاب‌هایی که درباره تعامل بین فرهنگ ایرانی و فرهنگ عربی نوشت مملو از اطلاعاتی است که به این حوزه از دانش مربوط می‌شود و این فضا را برای حوزه مطالعات ادبی ما، به طور کلی و نه فقط ادبیات عرب، باز می‌کند که نمی‌توانیم در موضوع مطالعات ادبی تعمق کنیم بدون اینکه نگاهی به فرهنگ مردم و فرهنگ عمومی مردم داشته باشیم. همان‌طور که محتوا و طرز فکر موجود در همین کتاب «محیط بصره» نوشته «شارل پلا»، توسط دکتر آذرنوش به جامعه ایرانی معرفی شده است.

آرزو دارم ما و نسل بعدی ما بتوانیم با آنچه دکتر آذرنوش برایمان در فضای علمی ایجاد کرد مسیر او را دنبال کنیم و ایشان را بهتر بشناسیم تا بتوانیم ادعا کنیم که راه او را دنبال می‌کنیم و صرف تمجید کردن و ستایش کردن از یک بزرگ بدون آن‌که بدانیم چه ویژگی‌هایی در او هست که او را به چنین شخصیت بزرگی تبدیل کرده کفایت نخواهد کرد.

دانشی که دکتر آذرنوش تولید کرد، به نظر من دو جنبه برجسته داشت؛ یک اینکه مطالعه و پژوهش حتماً باید با توسعه فکر و اندیشه همراه باشد. بسیاری از جنبه‌های اندیشگی و اندیشه‌ورزی در آثار دکتر آذرنوش موج می‌زند.

دو اینکه ایشان از پیش‌گامان متد و روش در مطالعات علمی بود و یکی از بزرگ‌ترین خدمات ایشان در مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی و دانشگاه تهران و غیره جا انداختن این مساله بود که حوزه زبان و ادبیات، برخلاف تصور عده‌ای، حوزه هرچه می‌خواهد دل‌تنگت بگو نیست. ایشان نسلی را پرورش داد تا نشان دهد این حوزه یک حوزه علمی دقیق و ظریف است و افرادی که در این زمینه کار می‌کنند باید مجهز به روشمندی باشند.

شکل دادن به دانشی که از یک سو بر رکن تفکر و اندیشه و از سویی دیگر بر رکن متد استوار است، به نظر من یکی از دستاوردهایی است که قطعاً دکتر آذرنوش به جامعه علمی ما عرضه کرده و من این را یک ارگانسم زنده در ذهن جمعی نخبگان و فرهیختگان و دانشگاهیان خودمان تلقی می‌کنم. اگر می‌گوییم دکتر آذرنوش زنده است از مجاز استفاده نمی‌کنیم، دکتر آذرنوش حقیقتاً زنده است، به این معنا که این ارگانسم، موجود زنده‌ای است که همچنان به حیات خود ادامه خواهد داد.





عنایت الله فاتحی نژاد
مدیر دایرة المعارف الاسلامیة الکبری

دربارهٔ برجایمانده ای از «آذرتاش آذرنوش»

میراثی از پنجم قرن تحقّق تعقّق

دکتر آذرتاش آذرنوش با بیش از نیم قرن فعالیت پژوهشی و تحقیقاتی، میراث گران بهایی را به یادگار گذاشت که سالیان دراز دست مایهٔ اصلی همهٔ استادان، پژوهشگران و دانش جویانی خواهد بود که در حوزهٔ زبان و ادبیات عربی و روابط متقابل زبان فارسی و عربی تحقیق و پژوهش می کنند، و امروز اگرچه فقدان ایشان برای همهٔ ما بسیار غم انگیز است، اما جای خرسندی و خوش وقتی است که استاد، رسالت معلمی و استادی خود را به تمام و کمال به انجام رسانید و ایشان به راستی مصداق این بیت معروف أحمد شوقی، شاعر مصری است که می گوید: «فَمِ لِلْمُعَلِّمِ وَفِيهِ التَّبْجِيلُ كَادَ الْمُعَلِّمُ أَنْ يَكُونَ رَسُولًا».

دکتر آذرنوش بی تردید یکی از بزرگترین پژوهشگران و استادان در حوزهٔ زبان و ادبیات عربی در ایران معاصر است و گزافه نیست که در جایی دیگر ایشان را با طه حسین، نویسندهٔ برجستهٔ مصر، مقایسه کردم و لقب «عمید الأدب العربی» در ایران را شایستهٔ ایشان دیدم؛ زیرا کمتر استاد، محقق و پژوهشگری را سراغ داریم که در دهه های اخیر به اندازهٔ ایشان در حوزه های مختلف و متعدد قلم زده باشد و به اندازهٔ ایشان تأثیرگذار بوده باشد. تألیفات ارزشمند، متعدد و متنوع ایشان در زمینه های گوناگون هم چون آموزش زبان عربی، ترجمه های قرآن، فرهنگ عربی به فارسی، چالش میان فارسی و عربی، راه های نفوذ فرهنگ فارسی در عربی، ترجمهٔ موسیقی کبیر فارابی، ترجمهٔ فتوح البلدان بلاذری هر کدام در نوع خود بی همتاست و این کتاب ها در کنار صدها مقالهٔ محققانه و عالمانهٔ استاد نه تنها برای نسل حاضر و استادان و دانش پژوهانی که در زمینهٔ ادبیات عرب و روابط و تأثیر متقابل زبان و ادبیات عربی و فارسی تحقیق می کنند که برای آیندگان نیز راهگشا و مشرثر خواهد بود.

از آنجا که سخن گفتن دربارهٔ تمام فعالیت های استاد و آثار و تألیفات ایشان فرصت و وقت بیشتری می طلبد و در این نوشتار نمی گنجد، ترجیح می دهم که تنها به دو مورد از مهم ترین دستاوردهای علمی استاد یکی در زمینهٔ آموزش و دیگری در زمینهٔ پژوهش اشاره می کنم:

از سالیان دور و دراز که بنده دکتر آذرنوش را می شناسم یکی از دغدغه های استاد موضوع آموزش زبان عربی بود. دکتر آذرنوش به خوبی دریافته بود که شیوهٔ سنتی آموزش زبان عربی که اساس آن بر قواعد پیچیدهٔ خشک و بیروح و خسته کننده و ذهن فرسا استوار است، با چالش های فراوان و مشکلات و نارسایی های بسیار دست به گریبان است، و دانش آموزان در مدارس و دبیرستان ها ساعت ها از وقت خود را صرف حفظ کردن این قواعد می کنند و در نهایت نه تنها هیچ یک از مهارت های زبان عربی را فرا نمی گیرند که نسبت به زبان عربی یک نوع بدبینی و تنفر در ذهن آنان شکل می گیرد که تبعات نامیمون فراوان به همراه دارد. بنابراین دکتر آذرنوش که با شیوه های نوین آموزش زبان در دانشگاه های اروپا آشنا شده بود، از اوایل دههٔ شصت در کلاس های درس خود در دانشکدهٔ الهیات تهران تدریس آموزش زبان عربی را خود بر عهده گرفت. او نخست آن شیوهٔ سنتی آموزش زبان عربی را که از روزگار ابن مالک و الفیة او یعنی حدود هفتصد سال پیش در مدارس دینی رواج داشت و از آنجا بدون هیچ تغییری به مدارس و دبیرستان ها سرایت کرده بود، همه را کنار گذاشت و با زدودن بسیاری از قواعد سخت و نامفهوم و غیرکاربردی، شیوهٔ جدیدی را بنیان نهاد که اساس آن بر خواندن متون سادهٔ امروزی و در قالب محاوره های روزمرهٔ دو شخصیت با نام های مریم و احمد که خواهر و برادر بودند بنا شده بود. این شیوه به زودی مورد استقبال دانش جویان قرار گرفت زیرا آنان طی همان ترم های اول و دوم تا حد زیادی با مهارت های زبان عربی آشنا می شدند. استاد بعدها با سامان بخشیدن جزوه ای که برای درس آموزش عربی در اختیار دانش جویان قرار داده بودند، کتاب آموزش زبان عربی را در دو جلد منتشر کردند. گرچه این کتاب آن زمان از سوی برخی گروه ها و جریان ها مورد بی مهری بسیار قرار گرفت، رفته رفته جای پای خود را در دیگر دانشگاه ها و مراکز علمی باز کرد و نام دکتر آذرنوش به عنوان بنیانگذار شیوهٔ نوین آموزش عربی در ایران بر سر زبان ها افتاد و امروزه بسیاری از دانش جویان و استادان و مترجمان حوزهٔ زبان و ادبیات عربی یادگیری زبان عربی و مهارت های آن را مدیون این شیوهٔ استاد هستند.

اما در زمینهٔ پژوهش، دکتر آذرنوش علاوه بر آموزش زبان عربی، در طی بیش از نیم قرن در زمینهٔ پژوهش و تحقیق نیز گام های مؤثر و بلندی برداشت. او معتقد بود که ما برای شناخت هویت گذشتهٔ خود، فرهنگ و تمدن ایران، تاریخ زبان فارسی، آگاهی از سنت ها و آداب ایرانی در قرون گذشته چاره ای نداریم جز اینکه به متون کهن عربی و روایت ها و اشعار بازممانده از شاعران جاهلی و دورهٔ اسلامی و متونی مانند آثار جاحظ و ابن قتیبه و ابوالفرج اصفهانی و امثال اینان متوسل شویم، آنها را با دقت بخوانیم، بفهمیم،

بکاویم و آگاهی‌های تازه و اطلاعات جدیدی درباره‌شان به دست آوریم و برای این کار باید با شیوه‌های پژوهش و تحقیق آشنا باشیم، و خود ایشان در بیش از سیصد مقاله و نوشته که در زمینه ادبیات عرب و شعر و ادب و فرهنگ فارسی در متون کهن عربی بر جای گذاشت به راستی همین راه را رفت. دیوان‌های شاعران جاهلی از قبیل امرؤالقیس، اعشى، عدی بن زید و غیره را برای یافتن واژه‌های فارسی، و نیز آثار جاحظ و ابن‌قتیبه و ثعالبی و حمزه اصفهانی و دیگران را برای یافتن اطلاعاتی جدید درباره نقش ایرانیان در باروری و شکوفایی زبان و ادبیات عربی و کشف رگه‌هایی از فرهنگ و تاریخ و تمدن کهن ایران یک‌به‌یک باحوصله و دقت خواند و از دل روایت‌های شعری و متون کهن عربی انبوهی از اطلاعات و دانش مربوط به گذشته زبان فارسی و فرهنگ ایرانی بیرون کشید و آنها را در مقالات خود و با نثری زیبا برای ما و آیندگان به ارمغان گذاشت.

دکتر آذرنوش همان قدر که در راه تحقیق و پژوهش تلاش کرد شاید چندین برابر بیشتر برای تربیت و پرورش پژوهش‌گران و محققان جوان و نوپا که در آینده بتوانند راه او و امثال او را ادامه دهند وقت گذاشت. ایشان در این راه با شور و اشتیاق خاص از هیچ کمکی و هیچ تلاشی دریغ نمی‌کرد و بحق در این عرصه نیز موفقیت یار و همراه او بود و بیشتر کسانی که امروز در زمینه زبان و ادبیات عرب و گذشته زبان و فرهنگ فارسی تحقیق و پژوهش می‌کنند از شاگردان ایشان و دانش‌آموخته مکتب او بوده‌اند. در اینجا به عنوان شاگردی که سال‌ها در خدمت استاد بوده‌ام وظیفه دارم موضوعی را مطرح کنم که همیشه از دغدغه‌های دکتر آذرنوش بود و به خصوص در این سال‌های آخر عمر ذهن استاد را مکدر می‌کرد و چه بسیار از آن می‌نالید و گلایه‌مند بود، و آن اوضاع حاکم بر دانشگاه‌ها و آینده مبهم پژوهش و تولید علم بود و چه بسیار در این باره پای صحبت استاد نشستیم و به درد دل ایشان گوش دادیم و با هم بر این اوضاع غصه خوردیم و آه کشیدیم.

استاد دکتر آذرنوش معتقد بود که یکی از وظایف دانشگاه‌ها تربیت پژوهش‌گر و تولید علم و بالا بردن قدرت تفکر و تعقل و خردورزی دانشجویان و دانش‌پژوهان است و برای این منظور مسئولان دانشگاه‌ها و متولیان امر باید همه تلاش و همت خود را صرف تربیت پژوهش‌گران و محققان در زمینه‌های مختلف کنند. اما متأسفانه دانشگاه‌های ما روزه‌روز از استادان و دانشجویان اهل تحقیق و پژوهش و تفکر و خردورزی تهی‌تر می‌شود و با کمال تأسف با اتخاذ سیاست‌های نادرست و غلط، مدرک‌گرایی و مدرک‌سازی و تقلب و سرقت ادبی جای پژوهش و تحقیق و تولید علم را گرفته است. دانشگاه‌ها با دور شدن از رسالت خود، درهای خود را بی حساب و کتاب گشوده‌اند و بی‌رویه و بدون برنامه‌ریزی و به دور از معیارها و استانداردهای علمی هرساله گروه‌گروه و کورکورانه دانش‌جو می‌پذیرند، روزانه، شبانه، پردیس یک، پردیس دو، دولتی، غیردولتی، نیمه‌دولتی و... بدون آن‌که نیاز جامعه را بسنجند و بدون آن‌که ظرفیت و گنجایش و امکانات خود را توسعه دهند و بی آن‌که به موضوع اشتغال فارغ‌التحصیلان بیندیشند و متوجه تبعات آن باشند.

در چنین شرایطی دانشگاه‌ها، پژوهش‌گاه‌ها و مراکز علمی و پژوهشی از رسالت اصلی خود باز مانده‌اند. دانشجویانی که بدون هیچ معیار و ضابطه‌ای و بدون سنجش سطح علمی آنان در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری پذیرفته می‌شوند، طبیعی است که توانایی پژوهش و تحقیق و مقاله‌نوشتن و تولید علم را ندارند و در نهایت برای نوشتن مقالات علمی پژوهشی که لازمه فارغ‌التحصیلی است، دست به دامن مؤسسات مقاله‌نویسی و رساله‌نویسی یا بهتر بگویم مراکز فروش رساله و مقاله می‌شوند که این روزها مثل قارچ در هر کوچه و خیابان سبز شده‌اند و نمونه روشن و عینی آن خیابان انقلاب و روبه‌روی دانشگاه تهران است، مکانی که باید مظهر فکر و اندیشه و خردگرایی و نماد دانش و علم و حکمت باشد، آکنده است از اعلامیه‌های فروش مقاله و رساله؛ و دانشجویان با تحمل هزینه‌های گزاف و بی آن‌که خود در نگارش مقالات و رساله‌های دانشگاهی و به اصطلاح تولید علم کم‌ترین نقشی داشته باشند، فارغ‌التحصیل می‌شوند و با یاد گرفتن شیوه‌های جدید سرقت ادبی و دزدی کتاب و مقاله با لقب کارشناس ارشد و دکتر آماده می‌شوند تا به عنوان مدرس و استاد دانشگاه پا در کلاس درس بگذارند و جای خالی دکتر آذرنوش و امثال او را پر کنند!

درناتر این‌که با کمال تأسف برخی استادان نیز برای ارتقای مرتبه علمی همان راه دانش‌جویان خود را دنبال می‌کنند و چندین برابر درآوردن از آن اینکه متأسفانه برخی مجلات علمی پژوهشی وابسته به دانشگاه‌ها و مؤسسات عالی - و البته نه همه - برای درآمدزایی با همان مؤسسات و بنگاه‌های تجاری رساله‌نویسی شریک هستند و هرساله دهها مجله علمی پژوهشی با چندین خروار مطلب بی‌سروته به نام مقاله علمی پژوهشی منتشر می‌شود که هیچ هدفی پشت آن نیست جز گذشتن از سد دفاع رساله یا ارتقای مرتبه علمی از طریق سرقت ادبی و دزدی کتاب، که متأسفانه این روزها امری بسیار شایع و عادی شده و قبح خود را از دست داده است. آیا در چنین شرایطی و با این اوضاع تیره و نابسامان از دل این دانشگاه‌ها کسانی همچون دکتر آذرنوش یا حتی صدها قدم عقب‌تر از او برخوانند آمد؟



بابک فرزانه

مدیر بخش ادبیات عرب مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی

مروری بر کتاب «چالش میان فارسی و عربی»
اثر آذرتاش آذرنوش

گفت و گوی فرهنگ

در نخستین سده‌ها پس از استیلای عرب‌ها و سقوط دولت ساسانی، زبان عربی سایه گسترانید و در مناطق ایرانی نشین اعتبار یافت. این موقعیت با دگرگونی اوضاع سیاسی تغییر کرد و زبان فارسی در مناطق شرقی ایران و آسیای میانه به عنوان زبان ملی مورد استفاده قرار گرفت؛ با این همه زبان عربی فصیح به عنوان زبان قرآن جایگاه خود را حفظ کرد (ورستخ، زبان عربی، ۲۳۲)

کتاب «چالش میان فارسی و عربی» یکی از آثار پراهمیت استاد آذرنوش است. هنگامی که می‌خواستم این گزارش کوتاه را بنویسم ناگزیر نگاهی عمیق‌تر بدان افکندم و از دریچه‌های دیگری به درون کتاب راه یافتیم تا بتوانم آن را برای مخاطبان به گونه‌ای شفاف معرفی و حس کنج‌کاوی آنان را قانع کنم و به اجمال بگویم در این کتاب چه گفته شده است. این کار برای خود من هم بسیار مفید بود چه با ظرایف و دقایق بیشتری در این کتاب آشنا شدم. کتاب چالش میان فارسی و عربی که استاد بسیار به آن عشق می‌ورزید و پیوسته درباره آن سخن می‌گفت کتابی نیست که با یک یا دو نشست خوانده شود. سرشار است از منابع و مدارک و اطلاعات ارزشمند و خواندنی.

نسخه‌ای که من در این گزارش کوتاه استفاده کرده‌ام از سوی نشر نی در تهران برای نخستین بار در ۱۳۸۵ ش منتشر و پس از آن بارها تجدید چاپ شده است.

روش‌شناسی

از نظر روش‌شناسی استاد در کتاب چالش برای پاسخ به پرسش‌هایی خرد و کلان که با وجود پژوهش‌های فراوان همچنان برایشان پاسخی وجود ندارد، بار دیگر به منابع کهن مراجعه و آنها را با دیدی انتقادی بازخوانی کرده‌اند. ایشان حتی از روایت‌های دورافتاده چشم‌نپوشیده و آنها را با نثری زیبا و دل‌انگیز و لذت‌بخش، روان و بی‌پیرایه، سهل و ممتنع به خواننده ارائه کرده‌اند. مؤلف در این کتاب کوشیده است داده‌ها و یافته‌ها در حد کمال باشد و هیچ سندی مغفول نماند. اطلاعات گردآوری شده در این کتاب به گونه‌ای ارائه شده تا خواننده خود بتواند نتیجه‌گیری کند و ما کم‌تر با نتیجه‌گیری‌های شخصی نویسنده مواجه می‌شویم. به عبارت دیگر نویسنده در کتاب به عینیت‌گرایی و بی‌طرفی به عنوان یک قانون کلی پایبند بوده است.

موضوع و اهداف کتاب:

۱. محور پژوهش‌های انجام‌شده همان‌گونه که استاد خود در پیش‌گفتار به آن اشاره می‌کند دو زبان فارسی و عربی از دیدگاه جامعه‌شناسی و تاریخ است و به همین دلیل بخش‌هایی از کتاب به مردمانی اختصاص یافته که به فارسی یا عربی سخن می‌گفتند. همین کسان عنوان برخی از بخش‌های کتاب‌اند چون: به‌آفرید همو که نخستین شورش نیم زردشتی ضد عرب و اسلام را در میان ناحیه نیشابور و هرات برپا کرد، بُکَیر بن ماهان که به جنبش عباسی ایمان کامل داشت و همه ثروت خود را در این راه هزینه کرد و ابومسلم که ظاهراً نژادش نامعلوم است اما در خاندانی عرب پرورش یافته و جنبش و پیروزی او یکی از نقطه‌های پراهمیت تاریخ است.

۲. مجموعه مدارکی که از عبارت‌های دری در سده‌های اول و دوم در این کتاب آمده نشان‌دهنده آن است که فارسی دری رواج و اعتباری بیش از آنچه خاورشناسان می‌پندارند داشته است.

۳. یکی دیگر از موضوعات مهم کتاب توضیح وضعیت زبان عربی و فارسی در سده‌های اول و دوم است. زبان عربی در ایران دوگونه بود: یکی گویش‌های قبیله‌ای که مورد توجه ایرانیان قرار نمی‌گرفت و دیگر زبان عربی فصیح که زبان رسمی‌ای بود که در دیوان‌ها و میان موالی رواج داشت. نکته جالب در اینجا این است که همه عرب‌هایی که در ایران زندگی می‌کردند زبان فارسی را می‌آموختند، اما از اواخر سده دوم، زبان عربی و کاربرد آن رواج گسترده‌ای یافت به گونه‌ای که ایران را سرزمینی عربی جلوه می‌داد. به هر حال استاد می‌کوشد در این اثر قلمرو زبان عربی را مشخص و جایگاه فارسی را در کنار آن روشن سازد.

۴. موضوع دیگر کتاب که پراهمیت است این است که مؤلف نشان می‌دهد از اواخر سده چهارم تا سده ششم، شعر، قالب شعر، درون‌مایه‌های شاعرانه فارسی و ضرب‌المثل‌های ایرانی چه تأثیر گسترده‌ای بر شعر عربی داشته‌اند. اساساً کتاب خود به سه بخش کلی تقسیم می‌شود:

۱. کتاب نخست: از سلمان تا آهوی کوهی یعنی فاصله میان عصر سلمان، صحابی گرامی پیامبر اسلام (ص) و عصر «آهوی کوهی» یعنی شعر معروف ابوحفص شُعَدی در حاشیه قرن چهارم. این نام‌گذاری حکایت از لطافت و ظرافت طبع مؤلف دارد که برای تعیین محدوده زمانی، از دو پدیده ایرانی بهره می‌جوید. در این خصوص استاد اشاره می‌کنند به این‌که: زمان‌های ادبی و فرهنگی را هیچ‌گاه نمی‌توان با حوادث تاریخی منطبق ساخت و از همین روست که پدیده‌های خاص یا برخی کتاب‌های اساسی جای‌گزین تقسیم‌بندی زمانی شده است. کتاب نخست خود دارای چند عنوان کلی است: ایرانی تازیان / تازیان ایران / در جست‌وجوی فارسیان / تازیان و زبان فارسی.

در فصل ایرانی تازیان بحث اساسی که منابع در خصوص آن خاموش‌اند بر سر این است که در چند سده نخست، زبان کتابت و گفتار میان ایرانی‌ها و عرب‌ها چه بوده است؟ و آنان موضوع تفاهم میان خود را چگونه حل کرده‌اند؟ فصل تازیان ایران ترسیم‌کننده فضای نسبتاً آرام میان عرب‌ها و ایرانیان است. در همین فصل است که مهاجرت عرب‌ها را به ایران و سکونت در خوزستان، کرمان، فارس و جنوب خراسان مشاهده می‌کنیم. در همین جا فهرستی از ترکیب ساکنان شهرهای مختلف مانند دینور، زنجان، کرج، قم و اصفهان بر اساس گزارش یاقوت در معجم البلدان ارائه شده است. و در بخش «در جست‌وجوی فارسیان» استاد سراغ آشوب‌های خُرد و کلانی می‌روند که پس از روی کار آمدن عباسیان به وقوع می‌پیوندند و بر اساس یک نظم تاریخی فهرستی از این شورش‌ها را معرفی می‌کنند.

و سرانجام بخش تازیان و زبان فارسی: از اواخر عصر فتوحات تا آغاز سده سوم عرب‌های درون ایران چون می‌دیدند که فارسی زبان همه مردم است ناگزیر آن را می‌آموختند تا نیازهای خود را برطرف کنند و گروهی از عرب‌ها نیز به ناچار به زبانی ایرانی درمی‌آمدند و برخی حتی منش ایرانی برمی‌گزیدند: ریچارد فرای، خاورشناس و ایران‌شناس آمریکایی به این وضعیت اشاره می‌کند و می‌نویسد: «تا پایان عصر اموی بسیاری از عرب‌ها در مردم بومی جذب شدند، بسیاری از آنان را می‌توان یافت که ایرانی شده، فارسی صحبت می‌کنند و لباس‌های ایرانی می‌پوشند و رفتار ایرانیان را تقلید می‌کنند». در این خصوص و بر اساس ترتیب زمانی، روایاتی بازگو می‌شود. در این روایت‌ها می‌بینیم که امیران عرب فارسی را نیک می‌دانسته‌اند اما غلامان آنان از عربی هیچ نمی‌دانند.

در یکی از عنوان‌های فرعی این بخش جمله‌ها و واژه‌های فارسی که در منابع کهن راه یافته بر اساس مستندات تاریخی ارائه می‌شود که برای پژوهش‌گران پراهمیت است حتی روایاتی مبنی بر فارسی‌گویی امامان شیعه (علیهم‌السلام) ارائه شده است: مانند روایتی که مجلسی در بحارالانوار آورده (چاپ ۱۴۰۳ ق، ج ۴۷، ص ۱۱۹): حضرت امام صادق (ع) به گروهی از مردم خراسان که عربی نمی‌دانستند گفت: «هر که درم اندوزد جزایش دوزخ است.»

کتاب نخست با یک نتیجه‌گیری شش صفحه‌ای پایان می‌یابد. در این نتیجه‌گیری مؤلف کتاب صحنه زبان‌شناختی ایران را ترسیم می‌کند.

۲. کتاب دوم به همان دلیلی که ذکر شد از یتیمه تا خریده نام نهاده شده است. مراد از یتیمه، یتیمه‌الدهر ثعالبی نویسنده سده پنجم و مراد از خریده، خریده‌القصر عماد اصفهانی دانشمند سده ششم است. این دو کتاب به گفته نویسنده، رمز و مرز دورانی است سراسر پوشیده از عربی. این فصل با یک بررسی کتاب‌شناختی آغاز می‌شود و در آن کتاب‌های پراهمیتی چون یتیمه‌الدهر و خریده‌القصر عماد اصفهانی که در واقع تکمیل‌کننده کار باخریزی در دمیة‌القصر است، محاسن اصفهان مافزوخی (۵۰۵۵ ق) و حکایه ابی القاسم بغدادی تألیف ابومطهر آزدی (سده چهارم ق) مورد بررسی قرار می‌گیرد. عنوان‌های اصلی این فصل پس از کتاب‌شناسی عبارت‌اند از: ایران تازی زبانان / و ایران ستیزی - فارسی‌گزیزی (که در آن شخصیت‌های فارسی‌گزیزی چون: ابوحاتم رازی مؤلف کتاب پراهمیت الزینة، ثعالبی و زمخشری معرفی می‌شوند).

مؤلف در این بخش به زمانی اشاره دارد که ایرانیان، عربان را با خوش‌رویی می‌پذیرند و با آنان به مسالمت زندگی می‌کنند و در این میان هیچ‌کس سرِ شورش ندارد و ایرانیان برای بیان اندیشه‌های خود زبان عربی را برمی‌گزینند. در همین زمان است که

ابوتمام، شاعر بزرگ عرب که هیچ فارسی نمی‌دانست، به ایران آمد و از شهرهای بسیاری دیدن کرد و از کتابخانه‌های این دیار بهره برد، کتاب حماسه او حاصل دیدار از یکی از این کتابخانه‌ها در همدان است.

استاد برای ارائه تصویری ملموس از فضای ادب عربی در ایران به درون آثاری گرانقدر چون بیت‌الدهر و دمية القصر گام می‌گذارد و آنها را می‌کاود. به گفته نویسنده، از سده سوم تا ششم قیامت فراورده‌های عربی در ایران بسیار آسان است. در عنوان فرعی ایران ستیزی-فارسی‌گریزی می‌بینیم که چگونه به زبان فارسی تاخته می‌شود. واعظ بلخی در فضایل روایتی را منسوب به ابراهیم ادهم صوفی بزرگ آورده که می‌گوید: «هر که زبان را از غیبت مسلمانان نگاه نمی‌دارد، با ما صحبت ندارد و هر که به زبان تازی سخن تواند گفت و به زبان دیگر، بی‌ضرورت، سخن گوید از ما دور باد.»

و می‌بینیم که در همین زمان چگونه صاحب بن عباد همان قدر که ادب عربی را رفعت بخشید فارسی را فرو کوفت. این را هم بیفزایم که آنچه سبب نفوذ گسترده زبان عربی شد تبدیل این زبان به زبانی فصیح بود که باید آموخته می‌شد. مقدسی در این زمینه توضیح می‌دهد که بالاترین سطح عربی در ایران رایج است؛ یعنی در سرزمینی که زبان مادری اش عربی نیست زیرا مردم آنجا برای یادگیری این زبان سخت می‌کوشند، البته همین امر سبب شد که ایرانیان عرب‌زبان نشوند زیرا زبان فصیح دشوار و برای همه دست‌یافتنی نبود و گویش عمومی عربی نیز مزیتی بر زبان عمومی مردم، که فارسی بود، نداشت.

یکی از زیرعنوان‌های بخش سوم «عربی به سبک ایرانی است» که بخشی جذاب و خواندنی است. فصاحت‌گرایی و فخامت‌جویی همیشه هم خوش‌خیم نیست و بیشتر ادیب را به ابداع‌های ظاهری و روساختی و جست‌وجوی واژگان غریب و ترکیبات شگفت و سرانجام به کژاندیشی و گنگ‌گویی می‌کشاند. آنگاه آرایه‌های گوناگون پدید می‌آید و اندک‌اندک گسترش می‌یابد و اوج می‌گیرد و ادبیات زبان را یک پارچه مصنوعی و کلیشه‌ای می‌سازد (ص ۲۲۸). کتاب سوم عنوانش از «آهوی کوهی تا چنگیز» است. استاد «آهوی کوهی» سروده ابوحفص سغدی را که حدود سال ۳۰۰ قمری سروده شده گزینه شایسته‌ای برای زمان‌بندی کار می‌داند. در این فصل بسیاری از مباحث کتاب دوم مصداقی‌تر و با ذکر شواهد تبیین می‌شود و نیز از نفوذ واژه‌های فارسی در دیواره زبان عربی سخن به میان می‌آید. نویسنده در این بخش می‌کوشد قلمرو زبان عربی را به معنای معقولش بازگرداند تا در کنار آن جایی هم برای فارسی گشوده شود و نشان می‌دهد که فارسی از سده سوم توانمند شده و شخصیت ادبی شایسته‌ای یافته است چنانکه فراورده‌های ادبی آن بر شعر و ادب عربی تأثیر گذاشتند. مطالعه کتاب چالش را به همه دانش‌جویان علاقه‌مند به ویژه دانش‌جویان رشته‌های ادبیات فارسی و عربی و نیز دانش‌جویان رشته تاریخ توصیه می‌کنم.

تمام آثار استاد آذرنوش ارزشمند و اثرگذارند: کتاب راه‌های نفوذ، ترجمه تاریخ ادبیات عرب عبدالجلیل، ترجمه و تکمیل فرهنگ هانس ور و نیز مقالات ایشان در مجلات و به ویژه دائرةالمعارف بزرگ اسلامی که به صورت مستقل نیز منتشر شده بسیار گران‌بها هستند. خدا را شاکرم که توفیق آن را داشته‌ام که سال‌های بسیاری از عمر دانش‌گاهی خود را در کنار ایشان باشم.





رضوان مساح

معاون بخش ادبیات عرب

دائرة المعارف بزرگ اسلامی و دانشنامه ایران

بزرگ مردی پخته به فرهنگ و آداب ایرانی یادی از «آذرتاش آذرنوش»

بی‌گمان یکی از بهترین مقالات استاد عزیزم، دکتر آذرنوش - که همیشه یادش جاودان باد - مقاله‌ای است در باب «ادب». کسانی که این مقاله را در جلد هفتم دائرة المعارف بزرگ اسلامی خوانده‌اند، نیک می‌دانند که «ادب اخلاقی آن است که موجب شرافت، کرامت و ارجمندی مرد فرهیخته شود» و «ادب عام نیز آن مجموعه پندها و اندرزها و توصیه‌هایی است که رفتار و کردار مرد را در امور شخصی یا در جامعه نظام می‌بخشد و به او ادب ظرافت و شهری‌گری می‌آموزد». ادب صنفی نیز به نوبه خود «آن مجموعه توصیه‌هایی است که به افراد یک صنف - معلمان، دبیران و... عرضه می‌شود». دکتر آذرنوش، به عنوان نویسنده‌ای پرتوان و منحصر به فرد، در این مقاله کوشیده است، به زیبایی هرچه تمام‌تر، تاریخ ادب و سیر تعریفی آن را در دوره‌ها و در بسترهای گوناگون به تصویر کشد. شاید آن زمان که ایشان این مقاله را تدارک می‌دیدند، جای آن نبود تا صحبتی از «ادب» نویسنده آن به میان آید و ضرورتی نیز نبود تا چند و چون شخصیت وی جست‌وجو شود. اما حال که جای او در میان ما بسی خالی است، بی‌گمان اگر بخواهیم از او سخن گوئیم و او را به تصویر کشیم یا فضایل اخلاقی‌اش را برشمَریم، و بدانیم که او چگونه مردی بود، چگونه زیست، چرا همگان دوستش می‌داشتند و چه شد که نامش چنین سر بر کشید و در مفاخر و چهره‌های ماندگار این سرزمین جای گرفت، باید بار دیگر این مقاله را بازخواند و آنچه را او «ادب» دانسته، در شخصیت بی‌نظیرش جست‌وجو کرد. ادب اخلاقی، ادب عام و ادب صنفی به نیکی در او چندان بالیده بود که از او مردی پخته بر ساخت چرا که او به همگان عشق می‌ورزید و در رفتار و کردار، و نشست و برخاست خویش چندان حد را نگو نگه می‌داشت تا هم خود از خطا به دور باشد و هم مبادا دلی آزرده دارد و این چنین بود که همگان او را چونان پدری مهربان، رفیقی شفیق، دوستی به تمام معنا، همکاری همراه و استادی بی‌مانند می‌دانستند.

نیز او در این مقاله باور داشت که عبدالحمید و ابن مقفع دو بزرگ مردی بودند که زبان فارسی و عربی را به نیکی یاد داشتند و ایشان بودند که اخلاق و سنت‌ها و آیین‌های ایرانی را در قالب زبان عربی وارد جامعه اسلامی کردند و فرهنگی را پی ریختند که حدود پانصد سال دوام یافت؛ آری چنین بود و حال خود، دکتر آذرنوش، نیز هم چون پیشینیان به زبان فارسی عشق می‌ورزید، و اما زبان عربی را وسیله‌ای می‌دانست تا با آن محققان و پژوهش‌گران این مرزوبوم بتوانند تمام آن اخلاق و سنت‌ها و آیین‌های ایرانی را که چون رگه‌هایی در ادبیات عرب درخشان است، پس از گذشت بیش از هزار و اندی سال، باز کاوند و آنچه را شایسته «ادب» هر فرد ایرانی است باز نمایند؛ کاری که خود در تمام سالیان تحقیق و پژوهش سخت بدان پای بند بود و دانش‌جویان و شاگردان خویش را بدان فرا می‌خواند. راهی را که این مرد بزرگ، دکتر آذرنوش، در طول عمر با عزت خویش بنیان نهاد، و کتاب‌ها و مقالات بسیاری در این باره قلم زد، بی‌گمان سرلوحه دیگر پژوهش‌گران و محققان خواهد بود و امید است که به همت رهروان راه ایشان، فرهنگ ایرانی آنچنان که بایسته است باز یافته شود و هر فرد ایرانی خود را بدان آراسته گرداند.





زبان تفسیر طبری با پتنگ گوی یارهای امروزی ما

گفتاری منتشر نشده از «آذرتاش آذرنوش»، درباره ترجمه های فارسی قرآن

افق دبا: آنچه می خوانید متن کامل - با اندکی تلخیص - سخنرانی «آذرتاش آذرنوش» در آیین رونمایی کتاب «قرآن فارسی کهن: تاریخ، تحریرها، تحلیل» نوشته سید محمد عمادی حائری است که چهارشنبه، هشتم خرداد ۱۳۸۷ در مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب ایراد شد و اینک، برای نخستین بار منتشر می شود.

یک فیلسوف فرانسوی معتقد است هر مترجم یک پیامبر است و هر پیام بریک مترجم؛ اعتقادی که براساس معنای کلمات یونانی و لاتین داشت. می دانیم که معنای یونانی و لاتین واژه مترجم، پیغام رسان است، یعنی پیامبر. بنابراین بایستی کدشناسی بشود و از هم شکافته شود و در زبان دیگری و آوای دیگری بگنجد و به مغز یک انسان که پیغمبر ماست منتقل بشود و او بتواند با مکانیسمی که جادوی خدایی ست تحول بیافریند. از مفاهیمی که به ذهن حضرت پیامبر الهام شده که همان قرآن است و به زبان عربی، ترجمه هایی شده است. بنابراین ترجمه که در میان ما ایرانی ها بسیار مهجور مانده است، با بیان این فیلسوف برای من روشن شد که چقدر ما در این زمینه کار نکرده ایم.

حدود ده سال پیش شروع به نگارش تاریخ ترجمه از عربی به فارسی کردم و نخستین گام رسیدن به ترجمه قرآن بود. آنقدر این وادی کلان، گسترده و خوف انگیز است که من به یک جلد اکتفا کردم و فقط یک کتاب کوچک به نام «ترجمه قرآن: مبانی نظری و سیر تاریخی» نوشتم اما می دانم که آنچه نوشتم دریایی پایان ناپذیر است.

ما کوچک ترین تحقیقی درباره علم ترجمه در ایران نکرده ایم. هرچه داریم همت زبان شناسان ماست و مقداری از گفتارهایی ست که از زمان ترجمه کتاب مقدس به زبان های اروپایی آغاز شده چون جهش شناسایی های تئوریک ترجمه از ۱۵۰ سال پیش شروع شده است. و ما در ایران هیچ کاری در این زمینه نکرده ایم.

در نشست از من خواستند درباره ترجمه های قرآنی صحبت کنم و وقتی درباره آن و دغدغه های مترجمان ایرانی صحبت کردم، شوری در میان حاضران - که اکثراً فرانسوی زبان بودند - ایجاد شد که پس هنوز حرف های تازه ای در این زمینه در جهان وجود دارد.

وقتی درباره ترجمه های قرآن صحبت کردم، به این نکته پرداختم که چگونه یک مترجم ایرانی در مقابل کلام الهی دچار لرزش می شود و چگونه خودش را می بازد و چگونه ناچار می شود زبانی را اختیار کند که هیچ شباهتی به زبان مادری خودش ندارد و ساختاری را برمیگزیند که زبان عربی است. مترجم ما در حد یک معادل یاب متوقف می شود و تک تک واژه های فارسی را زیر کلمات قرآنی می نویسد، نیمی از پیام را می رساند و بقیه را به مخاطب واگذار می کند. همین مترجم در مقابل آیه های قرآن و در درون تفسیر، بلاغت و فصاحت به خرج می دهد که آدمی حیرت می کند.

هنگامی که مترجمان ما به ترجمه و تفسیر آیات قرآن پرداختند، به چندین ترجمه رسیدند و چند نوع پیام با محتوای عاطفی گوناگون، و مترجمان در هر جایی به شیوه متفاوتی عکس العمل نشان دادند. وقتی مترجم ترجمه رسمی می کند، پشتش می لرزد و وسواس دارد اما در درون آیه ها و قصه های قرآنی، همان آیه را به نحو دیگری ترجمه می کند و شیوایی مخصوصی به آن می دهد و در مقابل حدیث یا روایت های مجعول طور دیگری واکنش نشان می دهد. روان کاوی مترجم در این وادی می تواند بحث بسیار مهمی باشد، حتی در اندازه تز دکتری.

این موضوع در سطح جهان مهم است اما ما هیچ کاری در قبال ترجمه های فارسی نکرده ایم و این زبانی گران سنگ به ادبیات فارسی ما زده است. ما درباره کتابی حرف می زنیم که زبان دین، جامعه، اعتقادات، باورها و حتی افسانه های ما در آن است. ترجمه تفسیر طبری زبان انسان های زنده است؛ زبان مردمی که در کوچه و بازار زندگی می کردند و مسلمان شده بودند و نماز می خواندند.

درست برخلاف سخن فردوسی که زبان فاخر دیگری ست. من نمی‌خواهم فردوسی را کوچک کنم و بزرگ‌تر از آن است که زور من و امثال من به او برسد اما می‌خواهم بگویم تفسیر طبری شصت هفتاد سال پیش از فردوسی نوشته شده و اختلاف زمانی اش برای آغاز خیلی زیاد است. ما درباره این کتاب مستطاب چند مقاله بیشتر نداریم در صورتی که درباره فردوسی بیش از چهار هزار مقاله داریم. پس ببینید چه ظلمی نسبت به این کتاب شده که زبانش بسیار غنی است. ما بی‌نهایت واژگان داریم؛ اگر نتوانیم امروز زبان فردوسی را به کار ببریم اما زبان طبری را می‌توانیم.

تفسیر طبری زبان گویا و شیوایی دارد که باید از آن استفاده کرد که پاسخ‌گوی نیازهای امروزی ماست. این کتاب مستطاب به شکلی چاپ شده که بسیار غم‌انگیز است. ما ۲۲ نسخه از ترجمه تفسیر طبری داریم و قصد داریم آن را با ترجمه تاریخ طبری مقایسه کنیم که شاید هنوز نسخه‌های آن بسیار باشد. بنابراین ما باید نسخه‌های خطی تفسیر را جمع‌آوری کنیم تا از این طریق به یک متن جدی برسیم.

ما ملاحظه می‌کنیم که برخی از بزرگان ما مثل مرحوم رجایی خراسانی این‌ها را ترجمه‌های مستقلی از قرآن کریم می‌پنداشتند که چیزی جز تحلیل تحریف‌شده یا گویش‌پذیرفته‌شده تفسیر طبری نیستند. این را با کلمه نمی‌توان ثابت کرد. یک غلط‌گفتاری به ما می‌فهماند این جمله از یکی دیگر گرفته شده است. در کتاب‌های ترجمه‌شده این اتفاق زیاد رخ می‌دهد. مؤلف این کتاب می‌خواهد ثابت کند کتاب‌هایی که مشابه طبری هستند، یا اصلاً تحریر دیگری از آن هستند، خیلی بیشتر از چیزی هستند که ما تصور می‌کنیم. من معتقدم یک مترجم مانند مبدی از تفسیر طبری فقط الهام گرفته است. همان کاری که الهی قمشه‌ای و معزی و رهنما کرده‌اند و حتی مترجمان امروزی هم باید همین کار را بکنند، که اگر نکنند کار اشتباهی ست چون باید از آن استفاده کنند اما این در حد تأثیر پذیرفتن است. اما او معتقد است این اتفاق خیلی بیشتر از تأثیر پذیرفتن است.

بیست سال است پیشنهاد داده‌ام ولی کسی اعتنا به من نکرد؛ شاید بزرگ‌ترین خدمت به قرآن و زبان فارسی این است که کتاب تفسیر طبری یک چاپ عالمانه بشود.

اگر همتی بشود نسخه‌ها را در یک نقطه و در یک جا جمع‌آوری کنند و عده‌ای دانش جو و محقق به کار این ترجمه‌ها بپردازند، نسخه‌های خطی را بازبایی کنیم، کلمه‌های کهن را بر حسب زمان بازبایی کنیم قول می‌دهم سرانجام اگر صد درصد نشود، ما نود درصد، می‌توانیم به متن اصلی ترجمه طبری نزدیک شویم تا شاید بتوانیم ادعا کنیم که این سند فارسی است چون ما افتخارمان به این کتاب است. می‌دانید که در سال ۳۵۰ هجری، چند کتاب در طب، داروشناسی، شعر، تاریخ و فقه بیشتر نداریم و البته این کتاب مستطاب که از همه مهم‌تر است.

ما می‌توانیم بگوییم بزرگ‌ترین سند ادبیات ما در حدوداً سال ۳۵۰ هجری قابل بازبایی است که این بودجه و حوصله و سازمان‌دهی عالمانه‌ای می‌خواهد. این گامی است ملی و خدایی که خدمتی است به قرآن و باعث سرفرازی زبان فارسی می‌شود.



به کام دوستان و بخت پیروز
همایون بادت این روز و همه روز
دگر منقل منه آتش میفروز
حسد گو دشمنان را دیده بردوز
که بینی بلبلان را ناله و سوز
برادر جز نكونامی میندوز
مهر فرمان بدگوی بدآموز
که برگنبد نخواهد ماند این گوز
دریغ آهو اگر بگذاشتی یوز

برآمد باد صبح و بوی نوروز
مبارک بادت این سال و همه سال
چو آتش در درخت افکند گلنار
چو نرگس چشم بخت از خواب برخاست
بهاری خرم است ای گل کجایی
جهان بی مایی بوده ست و باشد
نکویی کن که دولت بینی از بخت
منه دل بر سرای عمر سعدی
دریغ اعیش اگر مرگش نبودی



مجله داخلی مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی
(مرکز پژوهش های ایرانی و اسلامی)